



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۶/۰۲

احسان الله مایار

## جنبش مشروطیت در افغانستان

اثر شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی

قسمت دهم

### ۸- مخبران نهضت مشروطیت

در بین اعضای مخلص و همدردان راستین جمعیت مشروطه خواهان، چندین شخص مفسد و گماشته دولت هم بوده اند، که اطلاع اقدامات و تصاویر جمعیت را به امیر می دادند که از آنجمله ملا منہاج الدین معلم سردار محمد کبیر خان و عبدالحق را از گفته میر قاسم می دانیم و مولوی محمد حسین هم نام او را آورده می نویسد که امیر حبیب الله به ملا منہاج الدین گفته بود: اگر تمام اشخاصی داخل فهرست او (کارکنان عمومی جمعیت مشروطه خواهان) کشته شوند خون او به گردن او خواهد بود. (۱) و بنابر این امیر فہرستی مفصل تمام جمعیت را در بخاری سوزانید و گفت: اگر همه این مردم را بکشیم، عالمی برباد خواهد شد. (۲)

ملا منہاج الدین که اصلاً از قوم شنوار سمت مشرقی جلال آباد و آموزگار شهزادگان دربار بود، با وجود ارتکاب این عمل نا جایز - که مورد نفرت روشنفکران قرار گرفت - به سبب زمانه سازی و رابطه با منابع استخباری در دوره امانی هم بر جای ماند و در سنه ۱۲۹۹ ش مدیر جریده ستاره افغان چاپکار مقرر گردید، ولی به احتجاج رفقای نو رها شده مشروطه خواهان، وزیر معارف محمد سلیمان خان او را موقوف داشت که بعد از آن به مخبری سمت قطع و بدخشان فرستاده شد. (۳)

شخص دوم عبدالحق را فقط از گفتار میر قاسم خان می شناسم و جای دیگر نامش را ندیده ام، ولی این عبدالحق مخبر کاذب غیر از ملا عبدالحق ارغندیوال است که ذکرش جداگانه آمد.

شخص سوم که به ترتیب فهرست نام مشروطه خواهان و تقدیم آن پیش امیر متهم است به قول غبار، استاد محمد عظیم خان کار گزار فنی فابریکه کابل بود (۴) که از خاندان اسلحه سازان ماهر قدیم بر آمده و در فن خود سخت ماهر بود، و بعد از دادن راپور، به مراتب بلند تری رسید.

۱ انقلاب صفحه ۲۲۸

۲ غبار: مسیر ۷۱۸

۳ انقلاب صفحه ۲۲۸

۴ غبار: مسیر ۷۱۷

این شخصیت فنی در عصر امانی هم در اوج قدرت بود به حیث سرافسر اسلحه سازی حربی مقرر گشت و در حدود ۱۳۰۰ ش برای خریداری اسلحه به اروپا (ایتالیا و آلمان) فرستاده شد و در جریده آزادی شرق برلین، عکس او در جمله رجال افغانی نشر گردیده بود. وی در کابل به برگد عظیمو شهرت داشت.

## فصل دوم

# مشروطیت دوم

## پیش در آمد

در صفحات گذشته، داستان آغاز حرکت ملی مشروطیت اول را - که از انجمن سراج الاخبار ۱۳۲۳ ق اساس یافته بود و به قتل و حبس یک گروه روشنفکران افغان در صفر ۱۳۲۷ ق ختم شد، خواندید.

آنها به خاک و خون تپیدند و در میدان مبارزه ملی قربانی شدند ولی:

عشق از فریاد ما، هنگامه ها تعمیر کرد  
ورنه از بزم خموشان هیچ غوغایی نداشت

بلی! این فریاد ها و شور و واویلا فرو نشتست و آتش عشق به وطن و ملت فروزان ماند و امواج بیداری ملی و جنبش های آزادی طلبی در بین روشنفکران و مردم ما دوام یافت.

در دهه دوم قرن بیستم میلادی، وضع اجتماعی مملکت نیکو نبود، زیرا امیر حبیب الله خان در اوج قدرتش از مردم دور و به قول غبار «در حرم فرو رفته بود» و در این کار آنقدر افراط کردی، که حالت مزاجی او نیز درشت و خشن گردید و مامورین و گماشتگان او هم چون دیدند که امیر به خواب غفلت فرو رفته، دست به چپاول مردم بیگناه بردند.

چند بار در سمت پختیا (جنوبی) و قندهار و هرات بلوای عام مردم شاکای بوقوع پیوست، ولی حکومت مرکزی بر زور آزمایی و لشکر کشی اتکاء کرد و امیر از خواب غفلت بیدار نشد.

از خصایص مزاجی و سجایای مردم مظلوم و مخصوصاً ملت افغان است که هر قدر کوفته و رنج دیده و سرکوب شوند، بهمان اندازه مقاومت و استواری ملی ایشان افزوده می شود و در میدان مبارزه بیشتر می آیند. در جنگ دفاعی مردم افغانستان متهاجمین ستمگار خارجی (استعمار انگلیس) این سحیه ملی را به ثبوت رسانیده بود و با استبداد داخلی و چور و چپاول گماشتگان امیر، نیز احساس ملی ما زنده بود که:

ملت بود آن شیر، که هنگام تراحم  
چون بیشتر آزرده شود، بیشتر آید



ایستاده گان :  
 ۱- فتح محمد خان چیا ز خیل رازسلا  
 ۲- مولوی جمال الدین معلم هندی دارالعلوم حبیبه  
 ۳- معراج الدین خان معلم هندی دارالعلوم حبیبه  
 نشستگان از راست بچپ:  
 ۱- مولوی عبدالوہاب  
 ۲- ؟ هندی  
 ۳- سردار عنایت اللہ خان  
 ۴- علی افندی  
 ۵- شاه غازی حبیب خان بارکزی

حرکت ملی و میمون مشروطیت اول، با زور آزمایی و خونریزی و استبداد امیر و درباریان که می گفتند: «دیگر هر چیز را از اصول جدید قبول داریم، الا مشروطه» (۵) ظاهراً از بین رفت، ولی بعداً در قلوب اولاد ملت، اندر خفا ریشه دوانید و مشروطیت دوم را بوجود آورد، که استقلال افغانستان و طرز نوین اداره و تحول افکار را در دوره امانی ثمر داد.

جنگ اول بزرگ جهانی که در رمضان سال ۱۳۳۲ ق آگست ۱۹۱۴ م آغاز شد، تمام عالم انسانیت را تکان داد. چون مقام خلافت (سلطنت عثمانیه ترکی) هم در آن به طرفداری دولت آلمان و متحدینش شرکت جست، هیاهویی بر خلاف

اقدامات جنگی دولت انگلیس و یاران او، در میان مسلمانان هندوستان و دیگر کشور های اسلامی افتاد و در مدت کمی تجارت و اوضاع زندگانی ملل شرق و جهان را دگر گون ساخت.

امیر حبیب الله خان یک ماه بعد در کابل، بین مجمع بزرگی از کلان شوندگان آن وقت اعلان بی طرفی داد (اول شوال ۱۳۳۲ ق ۱۹۱۴ م) در حالیکه عامه مردم علناً برای پیروزی ترکان عثمانی و مقام خلافت اسلامی که در استانبول بود- شعار می دادند و در هندوستان حزب خلافت بین میلیون ها نفوس مسلمانان نیم قاره نفوذ کرده و به تقویه قوای ترک عثمانی وسایل امدادیه و اعانه ها فراهم می آوردند و روزنامه خلافت از بمبئی هر روز به صد هزاران نسخه توزیع می شد و کلاه سرخ سلطانی شعار مسلمانان گشته بود.

اما امیر خاموش بود و از کنار حرم دوری نجست و شاید برای اربابان انگلیسی در دهلی، همین وضع سکوت و آرامش، در کنار هندوستانی که یکی از منابع پیروزی در جنگ بود، مطلوب بوده باشد.

افغانستان بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس در کنار دولت قوی هند بریتانوی واقع شد و امیر عبدالرحمن خان بود که مرد سیاست مدار قهار و دارای تیغ برنده برای سرکشان داخلی بود، در سیاست خارجی با خوشرویی تمام، فقط بر دهلی اتکاء کرد و سیاست تمایل افغانستان را به روسیه تزاری که امیر شیر علی خان داشت و سبب برپادی او گردید علناً خطا پنداشت و در شرح حالیکه منشی سلطان محمد هندوستانی تحت نظرش نوشته و بنام تاج التواریخ ترجمه شده محکوم نمود. ولی با وجود مدارا و نرمش و اخذ امدادیه سالیانه ۱۸ لک کددار از وایسرای هند، سرحدات شرقی و امور قبایل را تنها به رحم و کرم وایسرای نگذاشت و با لیاقتی که در سیاست داشت از یک طرف وایسرای را از اینطرف مطمئن نگه داشت، ولی برای اینکه از موقعیت سیاسی و سوق الجیشی افغانستان، استفاده تام کرده باشد، گاه گاهی امثال ملا نجم الدین هده را از مسجد گدري کابل و دیگر

(۵) این مطلب را عبدالقدوس خان اعتماد الدوله در استفتاییکه از علمای قندهار در سنه ۱۲۹۹ ش کرده، نوشته است (برای تفصیل بنگرید، غبار ص ۸۰۳) وفات اعتماد الدوله شب چهار شنبه ۲۳ حوت ۱۳۰۷ ش در شهر آراء کابل است.

مراکز دینی به قبایل فراری می ساخت، تا در آنجا هنگامه جهاد را گرم سازند و وایسرا را بدینگونه جنبش های قبیلوی متوجه می ساخت که اگر قبایل سرحدی غربی هند، ازین طرف تحریک شوند، نتایج آن برای هند بریتانوی، سخت ناگوار خواهد بود و امداد ۱۸ لک کلداری که وایسرا می دهد، فقد مزد شست امیر است و باید وایسرای هند بریتانوی همواره معترف باشد که: «امروز در قلمرو دل، دست دست تست»

با چنین سیاست کج دار و مریز، امیر عبدالرحمن توانست، موقعیت خود را با امارت افغانستان استوار دارد ولی بعد از در گذشت او، فرزندش امیر حبیب الله نتوانست به تنهایی چنین وضعی را دوام دهد. بنابر این سردار نصر الله را که مرد دستار پوش آخوند مشربی بود به پیشبرد یک پهلوی سایت گماشت. خودش با وایسرای کنار آمد و فرزند کلانش سردار عنایت الله را مجاملاً به حضور لارد کرزن وایسرای هند فرستاد (۱۲ دسامبر ۱۹۰۴ م) و یک سال بعد (۱۹۰۵ م) لوئیس ولیم دین سکرتر خارجه هند را با خوشرویی و مدارا در کابل استقبال نمود و در یک معاهده چند سطری آنچه امیر عبدالرحمن در سفر راولپندی ۱۸۸۴ م با لارد دفن قبول دار شده بود، عیناً پذیرفت و بدینصورت افغانستان باز تحت نفوذ مستقیم وایسرای هند باقی ماند. این پهلوی موافقت برای جلب اعتماد سیاسی وایسرای بود، که همواره خود امیر متعهد آن بود و سر مویی از آن انحراف نکردی و اعتماد دولت بریتانیه را از دست ندادی.

ولی در عین این مدارای سیاسی – که خود امیر بازگر آن بود- برادر دیگر خود سردار نصرالله را از داخل ارگ شاهی کشید و به سمت غربی ارگ، قصری که اکنون محل کار شورای وزیران (خلق و پرچم.ا.م) است به نام زین العماره برایش ساخت، تا همواره مردم بتوانند آزادانه و بدون قید پیش او بیایند و هر خان و ملک و آخوندی را با او رابطه باشد و تمام امور سرحدات و قبایل را او اداره نماید و در صورت لزوم بتواند حرکتی را در مرز های شرقی بوجود آورد، و اگر بخواهد جهادی را اعلان نماید و آنرا مظهر اراده مردم افغانستان جلوه دهد.

این سیاستی بود که امیر و برادرش از پدر آموخته بودند، که با آرامش و سازش، سلاح خشم و پرخاش را در دست داشته باشند و بنابر این مقر سردار نصر الله، همواره مرجع سرداران قبایل و روحانیون و آخوند های جهاد باز مرکز و اطراف مملکت بود و بدین ترتیب، حکمرانی مطلق خود را بر مردم افغانستان ادامه می دادند و سراج الملة و الدین (۴) ذات خود را منبع روشنی های دینی و دنیوی قرار داده بود. در حالیکه اکثر اوقات گران بهایش به تزیین دربار و آرایش و پیرایش خواتین زیبا روی حرم می گذشت و اگر از آنجا بیرون می آمد، به شکار و دیگچه پزانی و ترتیب فرش ظرف و اسباب تعیش می پرداخت و سراج الاخبار در باره شکارش بر سبیل طنز و سخریه می نوشت :

همه آهوان صحرا، سر خود نهاده بر کف !  
به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد!

ادامه دارد